

درمورد ترجمه ادبیات آلمانی زبان در ایران

س. محمود حسینی زاد



مقدمه:

آنچه می‌آید و اگر حوصله دارید، می‌خوانید، پاسخ مختصر و فشرده به سؤالاتی است که دوستی از مجله مترجم پرسیده است. بیان تجربیات چندین و چند سال است، نه بیشتر.

ترجمه از زبان آلمانی

این که ترجمه از زبان آلمانی در چه زمان در ایران پا گرفت و چه کتاب‌هایی ترجمه شده‌اند و مترجم‌ها چه کسانی بودند و هستند و غیره را وامی‌گذارم به کتابی که سعید فیروزآبادی تهیه و جمع‌آوری کرده در همین باب.

دستش درد نکند. اگر نگاهی بیندازید، اطلاعات زیادی از نوع آماری به شما می‌دهد. اسمش هست «بازتاب ادبیات آلمانی در ایران». کتاب سال ۱۳۸۳ منتشر شده است.

چرا ادبیات آلمان در ایران اسم و رسمی ندارد؟

چند نفری تا به حال به مناسبت‌های مختلف این را پرسیده‌اند و من هربار پاسخی را داده‌ام که تکرارش می‌کنم. چند علت دارد.

سهم ناشر

نمی‌دانم چند درصد از ناشرهای ما - آن‌زمان‌ها و این‌زمان هم - طبق برنامه‌ای کار می‌کنند و طبق خط‌مشی. منظورم این است که نمی‌دانم چند درصد ناشرها انتشارات خودشان را در گروه‌ها و دسته‌هایی جا می‌دهند. مثلاً برنامه‌ریزی موضوعی دارند، یا جغرافیایی، یا ژانری.

بوده‌اند و هستند ناشرانی که به خود من مراجعه کرده‌اند و نشستیم و برنامه‌ریزی برای «ادبیات آلمانی زبان» کرده‌ایم. اما یا به حرف بسنده شده و یا به یکی، دو کتاب. تجربه انتشارات خوارزمی و سری آثار برشت که در سال ۱۳۵۶-۵۷ شروع و تمام شد، متأسفانه به‌بار نشست و در آن بی‌باری هم واقعاً ناشر تقصیری نداشت، شرایط سیاسی - اجتماعی باعث شدند تا این مجموعه به پایان نرسد. شاید اگر می‌شد، خط‌مشی و اصلی را پایه می‌گذاشت برای روی آوردن جدی ناشران به ادبیات آلمانی‌زبان در ایران.

یک ایراد دیگر به ناشران عدم آشنائی بعضی از آنها با ادبیات جهانی و آلمانی‌زبان است. هنوز هم که در قرن ۲۱ هستیم و ناشرها در این چند سال اخیر خیلی خیلی بیشتر به نمایشگاه‌های کتاب در سراسر دنیا، از جمله فرانکفورت می‌روند، باز هم وقتی با شمای مترجم آلمانی صحبت می‌کنند، هرمان هسه می‌خواهند و توماس مان و نیچه و هایدگر. بل و گونترگراس و برشت.

سهم مترجم

سهم مترجم شاید اسفناک‌تر باشد. ناشر اطلاع ندارد، نمی‌داند در دنیای ادبی آلمانی‌زبان چه می‌گذرد. همان چند اسم معروف را می‌شناسد. اما من مترجم باید آن دنیا را بشناسم، که ظاهراً نمی‌شناسم. باز هم هر وقت ناشری به سراغ مترجمی می‌رود، مترجم دوباره کافکا را برای هزارمین بار ترجمه می‌کند و هینرش بل را.

نکته مهم‌تر بی‌علاقگی و تفننی کارکردن مترجم آلمانی‌زبان است. همان کتاب فیروزآبادی را که گفته در قی بزئید. فهرستش را، آنجا به نام حدود ۴۰۰ مترجم برمی‌خورید و همین حدود عنوان کتاب! یعنی قریب به ۸۰ الی ۹۰ درصد مترجمین آلمانی یک کتاب ترجمه کرده‌اند و خلاص!! دانشجوی یکی از دانشگاه‌ها (به‌خصوص بعد از انقلاب که رشته ترجمه زبان آلمانی در دانشگاه‌ها پا گرفت) کتابی را در دست‌فروشی‌های خیابان انقلاب دیده و خریده و ترجمه ناقصی کرده و ناشری هم با میل چاپ کرده. خانمی یا آقای که در آلمان تحصیل کرده، در دوران تحصیل به مناسبتی از دوستی آلمانی کتابی هدیه گرفته و حالا در ایران آن را ترجمه می‌کند و ناشر هم بدون معطلی چاپ می‌کند. و از این دست فراوان. بعد هم تب مد شدن نویسنده‌ای که منحصر به زبان آلمانی نیست. ۸۰۰ تا پائولو کوئیلو داریم و هزارتا مارکو و ۵۰۰ تا امانوئل اشمید و هری پاتر! (قبلاً در یک سخنرانی در زمستان ۸۴ در خانه هنرمندان تهران و به مناسبت هفته برتولد برشت

در همین مورد اهمال ناشر و مترجم و ترجمه دوباره و چندباره از یک کتاب به دلیل اسم و رسم برشت مطالبی گفته‌ام که اگر دوست داشتید در اینترنت پیدا می‌شود. اگر نه که وقتتان را نگیرم.) سهم مطبوعات و نقد ادبی منتقدین ادبی در مطبوعات سهم زیادی در معرفی کتاب‌ها، تشویق خواننده‌ها و دلگرمی ناشر و مترجم دارند. منتقدین ادبی ما در مطبوعات، چه قبل از انقلاب که سن و سالی داشتند و چه بعد از انقلاب و در سال‌های اخیر که جوان و جوان‌تر می‌شوند، با ادبیات اروپائی، بخصوص آلمانی‌زبان بیگانه بودند و دانششان به همان چند اسم معروف ختم می‌شد و می‌شود. منتقدین ما یا اسامی معروف در حوزه ادبیات انگلیسی‌زبان و فرانسه‌زبان و روس‌زبان را می‌شناختند و می‌شناسند یا مترجمین صاحب‌نام را. متأسفانه خودم چند مورد تجربه (دردناک!!) داشته‌ام. در این سال‌های اخیر تصمیم گرفته‌ام تا دور اسامی (معروف!!) ادبیات آلمانی‌زبان در ایران را قلم بکشم و رفته‌ام سراغ ادبیات جدید آلمانی‌زبان. ادبیاتی پویا، زیبا، بعضاً بی‌نظیر. در این زمینه دو کتاب منتشر کرده‌ام (گذران روز در نشر ماهی و حمایت از هیچ در نشر کاروان) اینجا و آنجا مطالبی نوشته شد. از حق نگذریم. بخصوص درباره گذران روز محمود دولت‌آبادی با دانشجویانش داستان‌های آن کتاب را نقد و بررسی مفصلی کردند که پرونده‌اش در رودکی منتشر شد. منتقدین روزنامه شرق هم نقدهای خوبی نوشتند.

اما استقبال از ترجمه سه رمان پلیسی دورنمات که امسال توسط نشر ماهی منتشر شدند، چیز دیگری بود. من که همان منم! بدون اسم و رسم. پس دورنمات مورد استقبال قرار گرفت! در صورتی که داستان‌های آن دو کتاب (گذران روز در نشر ماهی و حمایت از هیچ در نشر کاروان) چیز دیگری است، دنیای دیگری است که باید خواند. اما منتقد و خواننده و کتاب‌خوان ایرانی ترجیح داد تا زیر بغل دورنمات کبیر را بگیرد و نه نویسنده‌ای جوان و با استعداد را!

سهم عوامل ریز و درشت دیگر مثلاً زبان آلمانی:

این هم هست. آلمانی‌زبانی است پیچیده و شاید سخت، که برگردانش تجربه می‌خواهد. شاید اگر امثال دریابندری و نجفی و گلستان آلمانی بلد بودند و ترجمه کرده بودند، سرنوشت ادبیات آلمانی‌زبان در ایران چیز دیگری بود. باعث تأسف است که ادبیات آلمانی‌زبان به خوبی معرفی نشده یا با ترجمه‌های بعضاً الکن به بازار آمده است. خواننده فارسی‌زبان هم حق دارد که به این ادبیات روی خوش نشان ندهد، چون ترجمه‌ها در پاره‌ای موارد فاجعه است!

سه‌م دانشگاه‌ها و مراکز تربیت مترجم

وقتی از آموزش مترجم انگلیسی‌زبان - با آن سابقه و قدمت و گستردگی آموزش زبان انگلیسی - گله‌مند باشند، شما خودتان فاجعه آموزش و تربیت مترجم زبان آلمانی در دانشگاه‌ها را حدس بزنید. (نزدیک ۲۵ سال سابقه تدریس در دانشگاه‌ها را دارم و می‌دانم که چه می‌گویم.)

چه کتاب‌هایی باید ترجمه شود

من بنا را بر آن برداشت عام از ادبیات می‌گذارم، رمان و داستان کوتاه و نمایشنامه. خیلی‌ها معتقدند که کلاسیک‌ها (که از کلاسیک‌ها هینریش بل و گونترگراس و توماس مان هم منظورم است) را باید دوباره ترجمه کنیم، بخصوص چون می‌دانیم که ترجمه‌های انجام‌شده، عمدتاً خوب نیست و نتوانسته معرف نویسنده و ادبیات آلمانی‌زبان باشد. اما به نظرم کار بی‌ثمری است. و ادبیات پویاست و زنده. در کشوری مانند آلمان - طبق آمار - سالی چند هزار عنوان کتاب ادبی به بازار می‌آید. و می‌دانیم که نویسنده‌های آن دیار، - عمدتاً - واقعاً نویسنده‌اند، یعنی تحصیل کرده، کتاب‌خوانده، آشنا به ادبیات کلاسیک خودشان و متأثر از آن. وقتی ادبیات جدید را ترجمه کنیم، غیرمستقیم آن ادبیات کلاسیک و تأثیراتش را هم ترجمه کرده‌ایم. اما منکر این نیستیم که بعضی از آثار را باید دوباره ترجمه کرد، تا خواننده و نویسنده فارسی‌زبان که آن آثار را نمی‌شناسد یا با ترجمه بد شناخته است. با این آثار مهم و تأثیرگذار، به نحو مطلوب آشنا شود. مثلاً هنوز هم نیاز داریم تا از **عقاید یک دلک هینریش بل**، از **کوه جادو توماس مان**، از **طبل حلبی گراس** ترجمه‌های خوبی داشته باشیم. در این مورد باید ناشری متعهد و علاقمند کسانی وارد به ادبیات آلمانی‌زبان را گرد هم بیاورد و آنها بررسی کنند و پیشنهاد بدهند. تا چند اثر «کلاسیک» ادبیات آلمانی‌زبان ترجمه، یا دوباره ترجمه شود. ترجمه بخش عمده آن چه که به نام ادبیات کلاسیک معروف است، در همه زبان‌ها، نه ضروری است و نه امکان‌پذیر. در این اواخر هم مترجمین جوان‌تری به ادبیات آلمانی می‌پردازند که واقعاً تفننی کار نمی‌کنند و این خودش موهبتی است. ما، یعنی ناشرها، مترجم‌های همه زبان‌ها، نه فقط آلمانی، نشریات ادبی و منتقدین و کارشناس‌ها باید بدانیم که ادبیات پویاست و هر سال قطعاً در حوزه زبان آلمانی، انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و غیره و غیره نویسنده طراز اولی به صحنه می‌آید. بهتر است که این‌ها را معرفی کنیم. به نفع خواننده است و ناشر و مترجم و منتقد. و به نفع ادبیات فارسی‌زبان و نویسنده‌های ما که به نوعی از دنیا دور افتاده‌اند. ♦